هو العلیم

شرح فقراتی از دعای «اللَهم انی اسئلک بمعانی جمیع ما یدعوک...» در ماه رجب

عنوان بصری - جلسهٔ ۲۲۱

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

ماه رجب است و رفقا نسبت به اهمیت و برکات این ماه مطلع هستند و توصیه‌هایی که بزرگان راجع به این ماه داشتند و همین‌طور ماه‌های بعد، دوستان مطلع هستند. اتفاقا چندی پیش بود یکی از مخدرات یک سوالی کرده بود راجع به ماه رجب، که [چرا برای این ماه] یک همچنین خصوصیاتی مطرح شده است و ماه توحید است و آثار توحید در این ماه خیلی متجلی است و از ادعیه هم همین‌طور پیداست، پس چرا نسبت به ماه رمضان [نیست] و فرمودند: ماه رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و رمضان ماه امت من. پس چرا نسبت به

رمضان این اهتمام وجود دارد و این حالات را ما نسبت به اولیاء در خصوص ماه رمضان مشاهده می‌کنیم.

پاسخ این است که در ماه رجب جنبه توحید و خصوصیات توحیدی خیلی غلبه دارد و کسانی نسبت به ماه رجب خیلی بهره‌مند می‌شوند که از نقطه نظر معارف توحیدی درجات و مقاماتی را ادراک کرده‌اند، اینها استفاده‌شان از ماه رجب به اصطلاح ما بسیار زیاد است. و آن تجلیات توحیدی و کیفیت ارتباطی که نفس در این ماه با تجلیات و با فیوضات پروردگار دارد یک حالت و یک شعور و ادراک خاصی را نسبت به سالک در این ماه متجلّی می‌کند.

ولی ماه رمضان یک ماهی است که رحمت پروردگار جنبه سعی دارد، یعنی عام است، شمولش عام است و هر کسی را نسبت به آن مرتبه‌ای که دارد در این رحمت قرار می‌دهد. و هر کدام از این دو ماه خاصیت خودش را دارد و هیچ تداخلی نسبت به یکدیگر ندارد. یعنی در ماه رجب یک نوع تجلی

برای انسان پیدا می‌شود و در ماه رمضان یک نوع تجلی دیگر. الان ما نیاز به خوردن آب داریم و همین‌طور نیاز به خوردن غذا داریم، نیاز به استنشاق اکسیژن داریم و هیچ کدام از اینها هم با همدیگر منافاتی ندارد و همه اینها لازم است. نمی‌توانیم بگوییم ما هوا را استنشاق می‌کنیم و دیگر از خوردن آب مستغنی هستیم، یا اینکه آب می‌خوریم و دیگر غذا نمی‌خوریم بعضی‌ها هستند یک دوره‌هایی را برای یک درمان‌های خاصی برای آب قرار می‌دهند و بعد هم به انواع بلایا مبتلا می‌شوند هم آب لازم است و هم غذا لازم است، هم هوا لازم است و هم دارو لازم است هر کدام در جای خود. آن تاثیری که آب می‌گذارد و شما آن احساسی که بعد از خوردن آب می‌کنید آن یک احساس است و آن احساسی که بعد از خوردن غذا می‌کنید فرق می‌کند و یک [احساس دیگریست]، آن یک حالت برایتان پیدا می‌شود و غذا یک حالت دیگر پیدا می‌شود. اگر فرض بکنیم که گلوی شما را بگیرند و برای چند لحظه از استنشاق اکسیژن و تنفس [قطع شود] چه حالی به شما دست می‌دهد، وقتی یک دفعه باز

می‌کنند یک حالت خاصی برای انسان پیدا می‌شود که نه در آب خوردن و نه در غذا خوردن یک همچنین مسأله‌ای نیست. توجه کردید؟

خصوصیتی که ماه رجب دارد و تجلیات توحیدی که برای انسان پیدا می‌شود در هر مرتبه خاص خودش، یعنی برای افراد عوام در صورتی که اینها بخواهند اهل صلاح باشند اهل صلاحیت باشند، کارشان را درست کنند، مراقبه‌شان بیشتر کنند، در همین [حد] و نگوییم بابا اینها برای اولیاء و برای مرحوم آقا و آقای حداد و آقای قاضی است، نه! یا برای ائمه است، نه! برای ما هم هست. مگر ما بنده خدا نیستیم ما هم هستیم، هر کسی در همان رتبه و در همان مرتبه‌ای که دارد در همان مرتبه ربط دارد. همین که شما نشستید و به دنبال مطلب هستید یعنی ربط دارید، ربط نبود اینجا نبودید جای دیگر بودید. این که الان آمدید حدیث عنوان می‌خواهید گوش بدهید این به خاطر این است که این ربط است. اگر این ربط نباشد آدم بلند می‌شود می‌رود قصه کلثوم ننه را گوش می‌دهد و یا مثلا می‌نشیند و فوتبال

تماشا می‌کند. توپ از این‌طرف برود از آن‌طرف برود این هم یک نوع اشتغال. خب این به خاطر آن جنبه ربطی است، این ربط برای هر کسی در هر موقعیتی که هست و در هر وضعیتی که هست [وجود دارد].

یادم می‌آید در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه گاهی ایشان در مجالس صحبت می‌کردند، مجالس همان عصر جمعه یا مثلا فرض کنید که در شب‌های ماه مبارک رمضان صحبت می‌کردند، راجع به بعضی از مسائل تذکراتی می‌دادند، برحسب شرایط و برحسب مسائلی که خب پیش می‌آمد و اینها.

خیلی جالب بود برای ما، مخاطبین ایشان فرض کنید که بیست نفر و سی نفر و پانزده نفر مختلف بودند، وقتی صحبت تمام می‌شد ما می‌دیدیم هر کدام از اینها یک برداشت دارد. حرف یکی است، صحبت یکی است، ولی وقتی که سوال می‌کردیم این می‌گفت من برداشتم این است، این می‌گفت من برداشتم این است، این می‌گفت این‌قدر فهمیدم، این می‌گفت نه آقا نظر ایشان این بوده، تو متوجه نشدی فلان چیز را گفت و ...، توجه می‌فرمایید؟ هر

کدامشان یک نوع برداشت می‌کردند و یک نوع نسبت به مطالبی که مطرح می‌شد قضاوت می‌کردند و ترتیب اثر می‌دادند با اینکه حرف یکی است.

یعنی هر کسی به آن مقدار خودش و به آن میزان ربطی که دارد و به آن میزان سعه وجودی خودش و اطلاعات خودش و آن اندوخته‌های خودش، از مطالب طبق همان میزان نه بیشتر مسائل را برداشت می‌کرد. خب حالا گاهی اوقات بعضی‌هایش هم اشتباه بود و این دیگر برمی‌گردد به یک نوع خصوصیات و موقفی که انسان نفسش می‌تواند نسبت به مطالب داشته باشد. اینجا دیگر مسائل خیلی دقیق می‌شود که ریشه و علت این اختلاف چیست. توجه کردید؟

تکلیف ما هم نسبت به ماه رجب و فیوضاتی که از ناحیه پروردگار می‌آید همین است، موقعیتمان همین است. هیچ کس نمی‌تواند نسبت به آن ارتباطی که با پروردگار می‌تواند ایجاد کند بی‌تفاوت باشد و بگوید بابا این برای اولیا خداست به ما ارتباط ندارد. اولیا خدا سهم خودشان را می‌برند، ما چرا در

اینجا خود را کنار نگه داریم؟ اولیاء خدا حظ خودشان می‌برند، اولیاء خدا نصیب خودشان را می‌برند، در همان مقام و در همان رتبه‌ای که دارند و تجلیاتی که برای آنها خواهد شد آن تجلیات متناسب با سعه وجودی آنها خواهد بود. مثلا راجع به حضرت موسی داریم که: وَ لَمَّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَرانِي وَ لكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَرانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ الأعراف، ۱۴۳ وقتی که خدا تجلّی کرد بر جبل و آن اراده قاهره او تعلق گرفت بر یک امر مادی؛ این کوه در قبال آن اراده و تجلی خدا چیست؟ مثل پر کاهی از هم باز شد و مثل پنبه در هوا این کوه به طور کلی مندک شد. یعنی خدا در این جا خواست بگوید که این مسأله، این تجلی، این جنبه آن قدرت و اراده‌ای که می‌آید این ماده نمی‌تواند در قبال آن مقاومت کند بلکه هر ماده‌ای و غیر ماده‌ای این جا در مقام انفعال واقع می‌شود و آن جنبه فاعلیت است که می‌آید تاثیر می‌گذارد و آن را از این حال به در می‌کند و دور می‌کند. وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً، حضرت موسی هم افتاد

و حالت غشوه برای او گرفت و از خود بی‌خود شد.

حالا صحبت در این است اگر به جای حضرت موسی یکی دیگر از پیغمبران، از اولیائی که بالاتر بود، آیا برای او هم یک همچنین حال پیش می‌آمد؟ شاید نمی‌آمد، حضرت موسی در این جا به این حال افتاد، اگر یکی دیگر بود حالا من دیگر اینجا اگر بخواهم یک مقداری بروم جلو، دیگر باید مراعات عواقبش هم بکنیم الان برای حضرت موسی یک همچنین قضیه‌ای پیش آمد، شاید یک شخصی که از نظر استعداد و از نظر قابلیت و از نظر آن جنبه فعلیت مراتب وجودی از حضرت موسی قوی‌تر بود این به حال غشوه درنمی‌آمد. اگر آن بود آن نیاز به یک تجلّی قوی‌تری دارد که او را به حالت غشوه دربیاورد، توجه می‌کنید؟ این نیست که حالا فرض کنید که این حالتی که برای حضرت موسی آمد اگر برای پیغمبر می‌آمد هم این‌طور می‌شد، نه! شاید اگر برای پیغمبر می‌شد همین‌طور صاف هم نگاه می‌کرد، به در و دیوار و کوه و صحرا نگاه می‌کرد و سبحان اللَه و الحمدلله و اینها می‌گفت و هیچ مطلبی [پیش

نمی‌آمد]، حالا او غش کرده افتاده اما این دارد همین‌طوری نگاه می‌کند انگار خبری نشده و مسأله‌ای هم اتفاق نیفتاده. آن چیزی که باید رسول خدا را دگرگون کند اگر بیاید ملک و ملکوت را همه را به هم می‌ریزد، آن دیگر این نیست که بخواهد حضرت موسی را از این حال به در بیاورد، آن چیز دیگر است.

اللَهم انی اسألك بالتجلی الاعظم که در شب بیست و هفتم که شب مبعث است دعای آن شب راجع به رسول خدا آمده، این همین نکته است و در اینجاست که ما متوجه می‌شویم که آن تجلی که بر حضرت موسی شد و حضرت موسی نتوانست در مقابل آن تجلی بایستد و مقاومت کند و خود را نگه دارد و خود را حفظ کند؛ آن تجلی ولایت بود، که آمد و او را کن فیکون کرد. این آمد و حضرت موسی را به آن حالت درآورد که خب! البته اینها همه اسراری است، اینها همه اشاراتی است چرا باید برای حضرت موسی پیدا شود؟ در نفس حضرت موسی چه می‌گذشت که خداوند این اشارت و این نکته را به حضرت موسی نشان داد و ابراز کرد،

بالاخره يك مسائلی بايد باشد.

علی كل حال هر كسی حال و هوای خودش را دارد و ربط خودش را دارد، حضرت موسی به جای خود، حضرت عيسی به جای خود، رسول خدا كه ديگر او اول ما خلق بود، همه اين اوضاع و همه اين فيوضات از نفس [پيامبر]، او به جای خود، ائمه به جای خود، اولياء به جای خود، ما هم به جای خود، هر كسی جای خود را دارد و ما چرا بياييم حالا از خدا ....

رب زدنی علما، انسان بايد از خدا هميشه تقاضای زياده كند و نبايد مايوس شود و از رحمت خدا نبايد غافل شود، از خدا بخواهد كه اين سعه را هی بيشتر كند و در راه توسعه اين سعه گام بردارد و خود را به جلو بكشاند و احساس می‌كند كه مسائلی دارد اضافه می‌شود، مطالبی دارد اضافه می‌شود و حالات انسان تفاوت می‌كند، علی كل حال اولياء اين مطالب را بی‌جهت نگفتند.

مرحوم آقا رضوان اللَه عليه در همان ايام چه در آن زمانی كه در تهران اقامت داشتند و چه آن اوقاتی

که در عتبه مقدسه رضویه معتکف بودند، گاه و بی‌گاهی به مناسبت‌های ایام و شهور مطالبی برای رفقا و دوستانشان بیان می‌کردند. از جمله مسائلی که به یاد دارم در ماه رجب برای دوستان می‌گفتند ادعیه ماه رجب بود. مثلا هر سال یک یا دو تا دعا چه به صورت مجلس خصوصی و چه به صورت عمومی در مسجد این را مطرح می‌کردند و برای دوستان و برای رفقا می‌گفتند. همین ادعیه‌ای که در ماه رجب آمده و تاکید شده به آن.

یك شب یادم است من سنم حدود هجده سال نوزده سال بود، هنوز معمم نبودم و گاهی اوقات می‌شد ما با ایشان می‌رفتیم مسجد، گاهی اوقات ایشان می‌رفتند بعد ما می‌رفتیم مسجد. ایشان رفتند و بعد من نرفتم، خسته بودم و نمی‌دانم سردرد داشتم چه بود، که یك چیزی بود و تنبلی هم اضافه شده بود، اینجا دیگر خودمان را تبرئه نکنیم، یك خرده تنبلی هم بوده، ولی یك کمی هم سردرد و بی‌حالی هم بود. خلاصه ما مسجد نرفتیم و ایشان هم رفتند و برگشتند، گفتند: فلانی چرا مسجد نیامدی؟ گفتم حال نداشتم و گفتند

از دستت رفت! ما امشب راجع به این فقره صحبت کردیم اللَهم انی اسألك بمعانی جمیع ما یدعوك به ولاة امرك،[1] گفتم ای داد بی‌داد، راست راستی از دستمان رفت و به یاد ندارم که ایشان این فقره را [صحبت کرده باشند] آن موقع که هم ضبط و اینها نبود یعنی وسایل [ضبط صدا] و اینها نبود، ایشان هم خیلی دنبال این نبودند که مطالب‌شان ضبط شود ولی سایر دعاهای ماه رجب را من یادم است زیاد [صحبت] می‌کردند.

من به نظرم آمد که خلاصه آن شب از دستمان رفت حالا امشب بیاییم این چند فقره از این دعای ماه رجب را برای رفقا بگوییم اما این کجا و آن کجا، خلاصه به خیال این ننشینید که این مطالب همان است نه آقاجان اینها چیزهایی است که من دارم می‌گویم اوضاع‌مان مشخص است؛ آنهایی که آنها می‌گفتند و باید همان‌ها بگویند و همان‌ها بایستی که اینها را تفسیر و توجیه کنند، اینها مطالب دیگری

---

[1] ۱- فرازی از دعای هر روز ماه رجب مروی از حضرت ولیعصر علیه‌السّلام- مفاتیح الجنان.

است.

اللَهم انی اسألك بمعانی جمیع ما یدعوك به ولاة امرك، این دعا دعایی است که از ناحیه حضرت در زمان غیبت صغری آمده و به دست نائب دوم که محمدبن عثمان است رسیده و حضرت دستور دادند که برای شیعیان منتشر شود، نائب اول عثمان‌بن سعید بود که از اصحاب امام هادی علیه‌السّلام و امام عسکری علیه‌السّلام بود و بعد در زمان غیبت صغری نیابت اول به او رسید. و نائب دوم فرزند او محمدبن عثمان که ما یك دفعه موفق به زیارت ایشان شدیم، قبر هر چهارتاشان در بغداد است، دو سه سال پیش بود یك وقتی ما مشرف بودیم یك دفعه برحسب اتفاق می‌خواستیم برویم بغداد نماز بخوانیم، نماز ظهر بخوانند، یك دفعه دیدیم که افرادی آنجا می‌روند خلاصه چیز می‌کنند دیدیم که اینجا قبر محمدبن عثمان است نائب دوم حضرت در آنجا بودند. و سوم حسین ابن روح و چهارم که جناب علی‌بن محمد سموری است و این چهارتا حدود هفتاد و پنج سال در زمان غیبت

صغری بودند و واسطه بین امام علیه‌السّلام بودند.

بعضی‌ها هم شک کردند و تصور کردند که این دعا دعایی است که از امام حسن عسکری است، ولی در زمان امام حسن عسکری محمدبن عثمان چیزی نداشت یعنی موقعیت و جایگاهی نداشت پدرش بود و از اینجا مشخص می‌شود که این دعا دعای خود حضرت بقیة اللَه است.

اللَهم انی اسألك بمعانی جمیع ما یدعوك به ولاة امرك، پروردگارا من از تو درخواست می‌کنم تقاضا می‌کنم. سوال یعنی تقاضا، نه سوال به عنوان حساب و جواب، سوال به عنوان تقاضا است اسألك یعنی تقاضا می‌کنم، سائل به کسی می‌گویند که از انسان تقاضایی دارد طلبی دارد، بمعانی جمیع ما یدعوك به ولاة امرك، به آن حقایق و به آن مراتب و به آن مسائلی که ولاة امر تو تقاضا می‌کنند و از تو دعا می‌کنند و تو را می‌خوانند و با آن حقایق با تو ارتباط برقرار می‌کنند، با آن معانی و با آن قضایایی که آن قضایا نفوس مطهره آنها در آن قضایا و معانی منطوی و حك شده. من از تو

تقاضای یك همچنین مسائلی را می‌کنم.

واللَه آدم وقتی که این چیزها را می‌خواند اول یک خرده فکر می‌کند که این قضیه چیست؟ آن حقایقی که و آن معانی که ولاة امر تو به واسطه آنها با تو ارتباط برقرار می‌کنند، حالا اینها چه کسانی هستند؟

المامونون علی سرك، اینها امین بر سرّ تو هستند، بر آن راز و حقیقت تقدیر و مشیت تو، که مقام سرّ است. مقام سرّ یعنی مقام اراده، آن مقام مشیت پروردگار که هیچ کس از او اطلاع ندارد و هیچ کس از او خبر ندارد و هیچ کس به او دسترسی ندارد و هیچ کس از او اطلاعی ندارد، آن مقام مقام سرّ است، امین بر مقام سرّ است، می‌نشیند در منزل بلند شوند می‌آیند طناب بیندازند گردنش و او را به مسجد بکشانند برای بیعت، این امین بر سرّ است. توجه می‌کنید؟

تا جایی که زوجه او که دختر رسول خداست به او اعتراض می‌کند که پس چه شد؟ پس این رسالت پدرم چه شد؟ پس این نبوت پدرم چه شد؟ پس این بیست و سه سال زحمت پدرم چه شد؟ پس این

جنگ‌هایی که شد، خون‌هایی که از او آمد پیشانی او شکست، دندان او شکست، پای او شکست، پس اینها چه شد؟ این می‌نشیند در منزل و می‌آیند طناب می‌اندازند به گردنش و می‌برند او را برای بیعت، این امین بر سرّ. این آن کسی است که از این اراده و مشیت اطلاع دارد، توجه کردید؟ امین بر سرّ کیست؟ آن کسی است که وقتی که می‌خواهد از مدینه حرکت کند بیاید بیرون، برادرش محمدبن حنفیه به او می‌گوید که برای چه شما می‌روید؟ مگر نمی‌دانی دنیا چه خبر است؟ مگر نمی‌دانی یزید چه خبر است؟ همه مردم بر علیه [تو] هستند مگر نمی‌دانی؟ در پاسخ می‌فرماید:

ان اللَه شاء ان یرانی قتیلا،[1] مشیت خدا بر این است که من را کشته ببیند، من قتیل باشم. این مشیت خداست. درست؟

بعد سوال می‌کند که مشیت خدا بر این است که تو را قتیل ببیند؟ زن و بچه را برای چه می‌بری؟ این زن و

---

[1] بحارالانوار، ج ٤٤، ص ٣٦٤.

بچه برای چه، مگر از این زن و بچه جنگ برمی‌آید، مگر از این زن و بچه پیکار و دفاع برمی‌آید؟ در پاسخ می‌فرماید: إنّ اللَه شاء یراهنّ سبایا،[1] خدا مشیت‌اش بر این تعلق گرفته که اینها را اسیر ببیند، این امین بر سرّ این است، پس امین بر سرّ کیست؟ امین بر سرّ آن کسی است که بر مشیت و اراده خدا مطلع است، این کیست؟ این امام است.

حالا امام کیست؟ امام به چه کسی می گویند؟ من امام هستم؟ من پشت این دیوار نمی‌دانم کی ایستاده، اگر هم بروم پشت دیوار باز نمی‌دانم کی ایستاده، باید چشمهایم را باز کنم، اگر یک کسی دستش را اینجوری بگذارد روی چشمم هیچی نمی‌بینم، آن وقت من امام هستم؟

امین بر سرّ آن ذاتی است که اراده و مشیت خدا را اطلاع دارد، آن وقت مگر می‌تواند خلافش را انجام بدهد مگر می‌تواند. کسی که بداند اراده خدا بر إنّ اللَه شاء یراهنّ سبایا، وقتی مشیت الهی بر سبی ذراری

---

[1] بحارالانوار، ج ٤٤، ص ٣٦٤.

رسول خداست، وقتی مشیت الهی بر این است که دختر أمیرالمؤمنین در مرآی و منظر همه قرار بگیرد وقتی مشیت خدا بر این است که ذراری پیغمبر با سلاسل و اغلال در مجالس ابن‌زیاد و مجالس یزید در شوارع شام، در بیابان‌ها و صحاری و اینها حرکت بکنند آن کیست؟ آن امام زین العابدین است، آن امین بر سرّ است. آن کسی است که وقتی روز سیزدهم که می‌شود همینی که می‌آید نگاه می‌کنند افراد می‌بینند، خب! کی را به کی دفن کنند اینها که سر ندارند کی را دفن بکنند! امام حسین کو، حضرت ابوالفضل کو، علی اکبر کو، حبیب کو، هیچ کدام. آن آمد آن مشیت را تا اینجا به سرانجام رساند، از این به بعد این مشیت باید توسط امام زین العابدین انجام بشود. آن کسی که بلند می‌شود روز سیزدهم سوار بر ناقه می‌آید و می‌گوید این را در اینجا دفن کنید آن را در آنجا دفن کنید این عموی من است این پدر من است این برادر من است؛ همان کسی است که با زنجیر و غل دارد الان در این کاروان به سمت کوفه می‌رود. آن غل و زنجیر را به

گردن دارد که هر روزش یك عاشورا بر او می‌گذرد توجه کردید؟ هر روز.

یک وقتی من رفته بودم یک جا، یک جایی بود مربوط به زندان‌های زمان‌های سابق و عصر هزار سال پیش و کجا بود همین که نگاه کردم دیدیم این یک زنجیری و غلی است. وقتی متوجه شدم آنجا نوشته و اینها دیدم این همان غل جامعه است. باور کنید وقتی تصور کردم دیدم پنج دقیقه تحمل این غل را من ندارم! پنج دقیقه! که با این کیفیت، آن وقت همین را امام سجاد را برمی‌دارند با این چیز ... این کسی است که خودش می‌اید این مشیت را چه کار می‌کند؟ در این عالم لباس وجود بهش می‌دهد. توجه کردید؟!

آن کسی که بلند می‌شود روز سیزدهم می‌آید و این اجساد شهدا را تعیین می‌کند خب نمی‌تواند راحت برود، می‌گوید نه آن غل باید باشد، آن باید در آنجا باشد. این امام است، امام این است، تازه این اول مطلب است اول قضیه است، حالا برویم بالاتر اگر توانستیم. تازه این رتبه پایین است.

الهامونون علی سرّك آن کسی است که وقتی بلند

می‌شود می‌خواهد بیاید آخرین وداع را بکند می‌رود در آنجا می‌بیند طفل شیرخوارش از شدت عطش دیگر رمق ندارد حتی آه بکشد، در روایت است از شدت تشنگی و از شدت عطش او را بلند می‌کند می‌آورد، او نمی‌داند که الان تیر حرمله می‌آید؟ نمی‌داند؟ چطور تمام قضایای کربلا را یکی یکی گفت، این را نمی‌داند؟ کدام پدری اطلاع دارد بر اینکه یك همچنین مسأله‌ای می‌خواهد برای بچه‌اش اتفاق بیافتد بعد خود او را در معرض یك همچنین قضیه‌ای قرار بدهد، چه کسی می‌تواند همچنین کاری بکند؟ بلند می‌کند حضرت علی اصغر را می‌آورد بعد آن ملعون از آن طرف باید نشانه بگیرد و دقیق، اگر ده سانت تکان می‌داد این یك بچه شش ماهه مگر چند کیلو وزنش است، ده پانزده سانت تکان می‌داد تیر به یك طرف دیگر می‌رفت، این را نگه می‌دارد این تیر قشنگ می‌آید می‌خورد، این می‌شود امین بر سر. این امین بر سر است.

المامونون علی سرّك المستبشرون بامرك اینها کسانی هستند که امر تو را بشارت می‌دهند، یعنی آن حقایقی

که باید از آن عالم نزول به این عالم پیدا بکند اینها بشارت به آنها می‌دهند مردم را به آن سمت دعوت می‌کنند، که مردم بلند شوید بیایید کجا نشستید، دنبال چه کسی دارید می‌روید؟ از چه کسی دارید حرف می‌شنوید؟ به چه کسی دارید گوش می‌دهید؟ بلند شوید بیایید ببینید اینجا چه خبر است.

الواصفون لقدرتك خیلی دیگر ما این مطالب را توضیح ندهیم، با توجه به محدودیت وقتی که داریم اینها کسانی هستند که قدرت تو را توصیف می‌کنند، یعنی در مقام تحقق قدرت تو قرار گرفتند. نه اینکه بگویند خدایا تو قادر هستی خب من هم می‌گویم خدایا تو قادر هستی، خدایا تو قدرت داری، آسمان خلق کردی، زمین خلق کردی، ستارگان خلق کردی. وصف قدرت عینی یعنی آن قدرت واقعی حقیقت پروردگار را آن اسم غدیر را، آن اسم قادر را، آن وصف قادر در غالب این ذوات در خارج ظهور پیدا می‌کند این می‌شود واصفون لقدرتك. آن قدرت لا یزال الهی خیلی عجیب است، این چه عبارت‌هایی

است این چه مطالبی است که حضرت دارند در اینجا می‌فرمایند.

می‌گویند زیارت جامعه سند ندارد! شنیدم چندی پیش یک بنده خدایی می‌گفت که در مقالاتش نوشته بود زیارت جامعه را غلاة شیعه اینها درآوردند و نوشتند. غلاة شیعه خب بگویید ببینم چه کسی گفته؟ بالاخره زیارت جامعه را مشتی چغندرفروش که نگفته، او که نمی‌آید یک همچنین چیزی بگوید خب بالاخره یکی باید باشد، عالم باشد، عارف باشد، حکیم باشد، حداقل یک سواد ظاهری را داشته باشد دیگر خب چه کسی بوده؟ چه شخصی آمده این زیارت جامعه را بگوید غیر از امام هادی علیه‌السّلام، غیر از امام هادی علیه‌السّلام چه کسی آمده زیارت جامعه را بگوید؟ خب این که حالا قوی‌تر است با این عبارات. در آن زیارت جامعه داریم شما وسیله هستی، شما رابطه بین خدا و خلق هستید، به واسطه شماست که آسمان بر زمین می‌بارد، به واسطه شما باعث هستید که این برکات بر زمین نازل می‌شود و خود حقیقت وجود شماست

که تمام عالم را گرفته.

أَجْسَادُكمْ فِی الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحكمْ فِی الْأَرْوَاحِ[1] آن حقیقت روح شماست که تمام ارواح و عوالم مجرده را در خود گرفته، و در صورت ظاهر، آن جنبه خلقی شما نسبت به ماده و بدن است که موجب اجسادکم فی الاجساد، چه کسی معنی این را می‌فهمد؟ آن جنبه مادی شما علت برای تحقق کلیه عوالم ماده و عوالم شهادت است. اصلا می‌شود فکر کرد؟ اصلا می‌شود چطور به این مسائل می‌شود رسید، آن وقت می‌گویند اینجا چیست؟ اینها برای غلاة است افرادی غلو کردند، خب! چه کسی بوده، آخه همین‌طور آدم یك چیزی بپراند که نمی‌شود، آقا فلانی گفته این هم سندش. آقای مشتی حسن گفت این هم دلیلش، بله این برای غلاة شیعه است. اگر به این کشکی گفتن و منقلی است خب اینها دیگر جنبه علمی ندارد.

یک عبارت از دعای زیارت جامعه را تو بیا بگو، من تو را می‌گویم امام سیزدهم تو بیا بگو! مگر

---

[1] زیارت جامعه کبیره.

نمی‌گویی خب بیا بگو! من اسمت را امام سیزدهم می‌گذارم، یک فقره از این فقرات را تو بیا بگو! من اسمت را می‌گذارم پیغمبر بعد از پیغمبر خاتم، توجه کردید؟ خب اینها مال جهل است.

المعلنون لعظمتك اینها کسانی هستند که عظمت تو را در عوالم وجود اعلان می‌کنند. اعلان نه اینکه یعنی می‌گویند، یعنی به صورت علن درمی‌آورند. آن عظمت تو که در عالم متحقق شده و تجلی کرده، آن کسی که این عظمت را صورت خارجی به‌آن می‌دهد و صورت عینی به‌آن می‌دهد این ذوات مقدسه هستند.

اسئلك بما نطق فیه من مشیتك خدایا من از تو درخواست می‌کنم به آن مشیتی که نسبت به اینها تو اجرا کردی، و به آن اراده‌ای که اراده تو نسبت به اینها تعلق گرفت، خب! آن اراده چه بود؟ آن مشیت و تقدیر تو راجع به اینها چه بود؟ این است.

فجعلتهم معادن الکلماتك اینها را معادن برای کلمات خود قرار دادی معدن برای کلمات، کلمه چیست؟ آن حقایق وجودی است که از ذات پروردگار

متنازل می‌شود و آن کلمات باعث می‌شوند که آن اراده و مشیت پروردگار در غالب اسماء و صفات کلیه، صورت عینی در خارج پیدا کند به این می‌گویند کلمه. حضرت مسیح در آیه قران چیست «و کلمته»، کلمه خدا بود، چرا کلمه خدا بود؟ چون برمی‌داشت ابرئ و اکمه و ابرص شفا می‌داد، دست می‌کشید روی اکمه کسی که نابینا و کور است، عصبش خشك است اصلا چشم ندارد.

می‌گویند این یکی رفته بود پیش مرحوم آقا شیخ حسن علی اصفهانی در آن مجلس که داشتند برای مرحوم آقا همین دوستان و اطبایی در مشهد که الان در قید حیات هستند، داشتند تعریف می‌کردند قبلا گفتم به رفقا حالا مجمل [می‌گویم]، رفته بود پیش مرحوم آقا شیخ حسن علی اصفهانی که آقا فلان کس ازدواج کرده و این دختر خلاصه این بنده خدا کسالت پیدا کرده و عمل کردند و رحم ندارد و [همسر] این مایوس شده و می‌خواهد برود یک عیال دیگر بگیرد. این هم گفته بود که یک انجیری یک نباتی چیزی حمد خوانده بود گفته بوده بدهید زن

بخورد، گفتند بابا این اصلا رحم ندارد! خب رحم نداشته باشد شما از من بچه می‌خواهید رحم نمی‌خواهید، بچه می‌خواهید من هم به شما بچه می‌دهم. زنی که رحم نداشت بعد از نه ماه بچه می‌زاد، این چطوری است؟ این میشود کلمه، کلمة اللَه این است. یعنی حقیقتی که باعث ظهور یک اسم الهی است، باعث بروز اسم الهی است، حالا این بنده خدا حاج شیخ حسن علی نخودکی، چه برسد حالا به حضرت عیسی، خب حضرت عیسی مسأله‌اش تفاوت می‌کند پیغمبر اولوالعزم کذا.

حضرت عیسی چه کار می‌کرد، می‌دوید زنده می‌کرد، مرده را برمی‌انگیخت، کاری می‌کرد که همان ملائکه می‌کنند ملائکه نفخ صور، آنها همین کار را انجام می‌دهند، مرده را زنده می‌کرد. بالاتر از این می‌کرد، بالاتر از این که خاک را برمی‌داشت خاک در باغچه، خاک در باغچه را برمی‌داشت یک خرده آب به آن می‌پاشید و گل می‌کرد فوت می‌کرد و کبوتر می‌رفت هوا، خب این که دیگر مرده نبود، این که دیگر نمی‌دانم چیز نبود، یعنی ایجاد روح

می‌کرد، ایجاد چیز می‌کرد.

آن کسی که می‌تواند کبوتر درست کند آن می‌تواند شیر هم درست کند، البته می‌رود بالاتر. شاید حضرت عیسی آن خلاصه در محدوده آن نفس، او در محدوده ابراز اعمال حیوانی بوده، امام رضا علیه‌السّلام شیر را درست می‌کند. امام رضا علیه‌السّلام که شیر را درست می‌کند اشاره به پرده می‌کند و تبدیل به شیر می‌شود یا در مورد موسی‌بن جعفر علیه‌السّلام وقتی که تبدیل می‌شود او می‌تواند یک انسان درست کند. توجه کردید؟ یعنی آن کلمه می‌آید به جای دمیدن روح حیوانی روح انسانی می‌دمد، کاری که کی کرد؟ جبرائیل کرد با حضرت مریم. جبرائیل می‌شود کلمة اللَه! آن کلمة اللَه می‌آید به حضرت مریم یک نگاه می‌کند یک اراده می‌کند، یک دفعه حضرت مریم در شکم خود جنین می‌بیند، جنین احساس می‌کند. چه کار کردند آیا آزمایشگاهی بود، آیا نمیدانم فلان بود و چه بود هیچی! یعنی آن حقیقت روح وقتی که آن اراده و مشیت می‌آید؛ به واسطه آن اعمالی، که آن اراده اعمال می‌کند نزول آن اسم را یا نزول آن وصف الهی

را در این عالم، یک مرتبه ممکن است چه باشد؟ می‌بیند که یک انسان درست شد. لذا از خود حضرت عیسی هم می‌شود چه؟ می‌شود کلمة اللَه. البته بنده در اینجا نمی‌خواهم چیز کنم شاید حضرت عیسی هم می‌توانست باصطلاح این مسأله را حالا به صورت حیوان بود ولی خب بالاخره به صورت انسان هم شاید بتواند، خب مرتبه بالاترش را می‌گوییم که جنبه انسانی خب خیلی مرتبه تجرد بالاتری دارد.

اینها نه اینکه کلمه تو هستند مثل حضرت عیسی، اینها معدن کلمه تو هستند. یعنی هزار حضرت عیسی در درون امام قرار دارد، این می‌شود معادن الکلماتك. هزار حضرت موسی در بطن امام و در نفس امام قرار دارد، هزار حضرت ابراهیم قرار دارد. توجه کردید؟ اینها معادن برای تمام کلماتی هستند که آن کلمات باعث نزول آن اسم کلی و باعث نزول آن وصف کلی در این عالم هست.

وقتی امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند آنچه را که آصف وزیر حضرت سلیمان انجام داد چه بود؟

یک اسم از اسماء الهی را در وجود خودش متحقق کرده بود، یکی از اسماء! یک کلمه از کلمات، با آن یک کلمه توانست تخت بلقیس را از آنجا بیاورد به جایگاه حضرت سلیمان، با آن یک کلمه خورشید را نگه داشت، خورشید را نگه داشت و حضرت سلیمان رفت نمازش را خواند، داشت نماز عصرش قضا می‌شد. از لشگر داشت سان می‌دید یک مرتبه خورشید داشت غروب می‌کرد حضرت آصف به اشاره حضرت سلیمان خورشید را نگه داشت ایشان رفتند نماز خواندند، نماز عصر که قضا نشود. توجه کردید؟ یعنی چه؟ یعنی در کل عالم وجود حضرت آصف می‌توانست تصرف کند و کسی که خورشید را نگه دارد دیگر چه کاری نمی‌تواند بکند، چه کاری از او برنمی‌آید؟ درست شد؟! امام صادق می‌فرماید آن یک اسم از اسماء الهی در او تجلی کرده بود در تمام عالم وجود می‌توانست تصرف کند، در ما هفتاد و دو اسم تجلی کرد، چی می‌شود قضیه!! آن با یک اسم مرده زنده می‌کرد، زنده! نه اینکه مرده را زنده کند، زنده به وجود می‌آورد، خورشید را نگه می‌داشت، نه فقط خورشید را نگه می‌دارد، تمام عالم

را نگه می‌دارد، چون اگر فقط خورشید را نگه دارد آن یکی می‌زند به آن یکی، اینجوری نیست که فقط خورشید را نگه دارد و بقیه را رها کند، خب این می‌آید می‌خورد به آن! این کل عالم را نگه می‌داشت، نه فقط خورشید را.

أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام که خورشید را نگه داشت که فقط خورشید را نگه نداشت کل عالم را یک استپ داد که بایستید. خیلی حرکت کردید یک خرده استراحت کنید یک ربع بایستید دوباره که تمام شد راه بیفتید. این کل عالم را برمی‌دارد نگه می‌دارد. ان‌شاءالله خدا قسمت کند در مجرای آن مشیت و قدرت قرار بگیریم ما که چیزی سرمان نمی‌شود ما این چیزها که شنیدیم داریم می‌گوییم، آن وقت می‌فهمیم آنها چه کار کردند، آن وقت می‌فهمیم. آن کسی که خورشید را نگه می‌دارد نمی‌گویم حالا دنبال این چیزها برویم نه! آن چیزهایی که به ما گفتند بالاتر از خورشید نگه داشتن است خیلی دنبالش نرویم فایده ندارد، چیزهای بالاتر برویم، هست. بعد امام صادق می‌فرمایند: اینجا را ببینید!

شیعیان ما هم به همین جا می‌رسند، به همین هفتاد و دو اسم می‌رسند، شیعیان ما، بله خوب جایی است بله! والا اینها که مسأله نیست.

فجعلتهم معادن لكلماتك، اینها افرادی هستند که معادن کلمات تو هستند. یعنی جبرئیل که کلمه توست در حقیقتِ او دارد اعمال فاعلیت می‌کند، میکائیل در آن حقیقت دارد اعمال فاعلیت می‌کند، حضرت موسی که نیل را می‌شکافد و لشگر و افراد را عبور می‌دهد در آن حقیقت دارد اعمال کلمه می‌کند. همه عالم وجود در آن حقیقت دارند اعمال این مرتبه می‌کنند و این کار را دارند انجام می‌دهند این می‌شود چه؟ معادن لكلماتك. پس معادن کلمات چه کسانی هستند؟ اینها هستند حالا اینها چه کسانی هستند؟

وارکانا لتوحیدك اینها ارکان برای توحید تو هستند، یعنی آن رکن توحید بر اینهاست، حقیقت توحید به واسطه اینها ظهور پیدا می‌کند. این می‌شود معنای رکن دیگر، رکن نماز به چه می‌گویند؟ رکن نماز به آن چیزی می‌گویند که اگر انسان نخواند نماز باطل

است، مثلا اللَه اکبر شما نگویید نماز باطل است، رکوع نروید نماز باطل است. به واسطه اینهاست که توحید در عالم برقرار است، یعنی آن حقیقت ربوبی به واسطه ظهور اینها در این عالم این دارد خودش را نشان می‌دهد.

وآیاتك و مقاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان اینها آن مقامات تو هستند که این مقامات اصلا برای آنها تعطیلی وجود ندارد، یك لحظه برای آنها تعطیلی وجود ندارد. لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ البقرة، ۲۵۵ یك لحظه خدا را چرت و خواب نمی‌گیرد، اگر نازی کند از هم فروریزند قالب‌ها. این صحبتی که من الان دارم می‌کنم به خاطر توجه امام است، امام توجه نکند من لال می‌شوم و یك کلمه نمی‌توانم ادا کنم، تمام است قضیه! این پلك که به چشم می‌زنم به خاطر توجه امام است، توجه او قطع شود پلك می‌افتد روی پلك، اصلا وجود به عدم تبدیل می‌شود نه اینکه انسان می‌میرد چون خود مردن وجود است منتهی خب نوعش فرق می‌کند.

یك مرتبه می‌بینید این آقایی که دارد به نام آقای طهرانی برای شما صحبت می‌کند نگاه می‌کنید می‌بینید فقط پشتی است. پس کجاست این که داشت حرف می‌زد، این که صدایش داشت می‌آمد، این را داشتیم می‌دیدیم، پس چه شد؟ یك دفعه فقط پشتی است پس این کجاست؟ یك لحظه آن عنایت نسبت به این گوینده نباشد شما فقط پشتی می‌بینید در اینجا، یعنی یك دفعه کانال عوض می‌شود. پس تمام آنچه که در عالم دارد اتفاق می‌افتد، تمام آنچه که در عوالم ربوبی دارد اتفاق می‌افتد، تمام آنچه که در عالم برزخ و قیامت دارد اتفاق می‌افتد، همه آنها به خاطر مقاماتك التی لا تعطیل لها است. در این مقامات یك لحظه تعطیل وجود ندارد، این امام دارد چه می‌کند، حالا می‌دانید امام کیست، حالا من می‌توانم به خودم امام بگویم؟

این امامی که یک لحظه اراده خودش را از نزول فیض ربوبی به عوالم قطع کند شما فقط عدم می‌بینید، هیچ چیزی در عالم، نه جبرائیلی وجود دارد نه میکائیلی وجود دارد، نه خورشید و زمین و نه کهکشان‌ها نه راه شیری، نه راه پنیر، نه راه نمیدانم

چه! هیچی هیچی وجود ندارد، هیچی. اصلا این مربوط به عوالم ماده، غیر ماده هم همین‌طور. همه آنها چیست؟ فقط به اراده او بند است، به نفس او بند است، به نگاه او بند است.

یک وقت خدمت مرحوم آقا بودیم خدا رحمت‌شان کند، دو سه تا از دوستان خاص هم بودند. صحبت این شد که اولیاء خدا بعد از این جهان و بعد از رفتن اینها چه مراتبی طی می‌کنند ایشان تادب داشتند و ملاحظات داشتند راجع به استاد خودشان ایشان فرمودند که ما وقتی که خدمت آقای حداد بودیم از ایشان چه چیزی را می‌دیدیم؟ یک عمامه می‌دیدیم که ایشان سرش است، عینکی زده و دارد دعا می‌خواند و صحبتی که با ما می‌کند و نشست و برخاستی که می‌کند، مگر غیر از این ما چیزی می‌فهمیدیم؟ اینی که این الان در کجاست را مگر ما می‌فهمیم؟ ما که داریم می‌بینیم این قیافه است این عمامه و چشم و ابرو و قبا و فلان همین که داریم می‌بینیم. اما این که این همین است یا غیر از این است مسأله فرق می‌کند. ایشان می‌گویند اولیا همین

هستند رفتن و نرفتن برایشان یکی است و تفاوتی نمی‌کند، چه بروند چه باشند، در جایی هستند که تمام مراتب وجودی را در خودشان حیازت کردند. دیگر با رفتن آنجا چیزی به‌آنها اضافه نمی‌شود چه باشند [چه نباشند] چه از این دنیا به آن دنیا بروند هر دو یکی است. برایشان فرقی نمی‌کند.

یعرفك بها من عرفك کسی که بخواهد تو را بشناسد به واسطه این مقامات می‌شناسد، اگر قرار باشد راهی به سوی تو باشد باید راه از اینها باشد، غیر از اینها چیست؟ ضلالت محض است، عدم محض است، جهالت محض است، ظلمت محض است، راه خدا فقط منحصر است در این، یعرفك بها من عرفك، به واسطه اینهاست که تو را می‌شناسند، خب بیاییم ببینیم چیست فقره بعدی.

لا فرق بینك و بینها الا انهم عبادك و خلقك هیچ فرقی بین تو و بین اینها نیست جز اینکه تو خدا هستی و اینها مخلوق تو هستند. یعنی فقط جنبه خالقیت و مخلوقیت را بگذاریم کنار، آن چه می‌خواهید به خدا نسبت بدهید به اینها نسبت بدهید، این لا فرق است

دیگر معنی فرق، معنی لافرق چیست؟ این، خدا زنده می‌کند اینها زنده می‌کنند، خدا می‌میراند این می‌میراند، خدا علم می‌دهد اینها علم می‌دهند، خدا قدرت می‌دهد قدرت خدا لا یتناهی است قدرت این چیست؟ لا یتناهی، قدرت امام لا یتناهی است یا متناهی محدود است، لا یتناهی. چون لا فرقهم بینهم و بینك فرق بین اینها نیست و بین این مقامات و بین تو نیست، فقط یك جنبه دارد و آن جنبه جنبه مخلوقیت است، نزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا ما شئتم،[1] فقط به ما خدا نگویید هر چه می‌خواهید بگویید بگویید. ما خدا نیستیم، ما مخلوق هستیم، خب آنها یك مخلوق ما هم یك مخلوق، ما یك سنگ بیست کیلویی را از روی زمین نمی‌توانیم برداریم این قدرت ماست، آن کل عالم را دارد خلق می‌کند آن هم یك قدرت است. آن هم یك جور قدرت است. آن با هر لحظه دارد به همه عالم هستی می‌دهد، دارد وجود می‌دهد. بعضی‌ها می‌گویند

---

[1] به این مضمون در کتاب بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۹ احادیثی وارد شده است.

مقصود از این بینها منظور ملائکه هستند، ملائکه چه هستند آقاجان! خود ملائکه در تحت اراده و مشیت اینها قرار دارند علاوه بر آن در بعضی از نسخ هم بینهم هست.

الا انهم عبادك و خلقك اینجا هم که ضمیر هم در اینجا آورده، فقط فرق این است که تو خدا هستی ولی اینها بندگان تو هستند و مخلوق تو هستند، درست شد؟ تمام مشیت اینها، این عالم به واسطه اینها قرار دارد.

روایتی هست از أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام هنگامی که پیغمبر را دفن کردند یك عبارت عجیبی دارد من این عبارت را در جایی از مصادر ندیدم فقط در ناسخ دیدم. حالا اگر رفقا در جای دیگر هم هست [بگویند] خوب است که اطلاع پیدا کنیم. اللَهم إن هذا أول العدد وصاحب الأبد، پروردگارا این کسی که در اینجا دفن شده روحش و حقیقتش اول عدد است یعنی اولین حقیقتی است که عدد به او تعلق گرفته. مقام احدیت که تنازل کرده به مقام واحدیت و بروز اسماء و صفات از آن نقطه واحدیت شروع می‌شود این همان

مقام واحدیت است. چون در مقام احدیت عدد در آنجا معنا ندارد، یك در مقابل دو معنا ندارد، یك به عنوان حقیقت بسیطة الاشیا در آنجا تحقق دارد نه یك در قبال دو در قبال سه و چهار. آنجایی که از آن مرتبه احدیت و مقام هو هویت آنجا می‌خواهد در عالم ظهور و بروز پیدا کند این نفس رسول خدا این اولین نقطه اوست، یعنی اولین نقطه بروز اراده و مشیت است. و صاحب الابد؛ این حقیقتی است که اول و آخر ندارد. ابدیت بر این حقیقت حك شده و بر این ابدیت بر او محکم شده و نسبت به او متقن شده.

عبارت عبارت عجیبی است: اللَهم إن هذا أول العدد وصاحب الأبد نورك الذی قهرت به غواسق الظلم و بواسق العدم و جعلته بك و منك و الیك دالا دلیلا روحه نسخة الأحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی الملك و الملکوت و قلبه خزانة الحی الذی لایموت طاووس الکبریاء و حمام الجبروت.

أمیرالمؤمنین می‌گوید این رسول خدا روحش همان حقیقت ابدیت عالم وجود است، و اولین نقطه

تعین است و بزرگان البته از عرفا راجع به این قضیه عباراتی دارند و مطالبی دارند، واقعا عجیب است این مسائلی، محی الدین در اینجا به اصطلاح مطالبی دارد.

و لذا امام رضا علیه‌السّلام در آن روایت عجیبی که از آن حضرت نقل شده شما اصلا کجا می‌توانید با اوهام عقولتان، عقل ندارید، وهم است، خیال است، تصورات است بیاید امام درست کنید؟ اصلا چه می‌فهمید امام چیست، چه می‌فهمید امام کجاست، اصلا مگر ما می‌فهمیم. این حقیقتی که در اینجا هست مگر ما تشخیص می‌دهیم؟ این معانی، این مقامات، این درجات، این مراتب را مگر ما اصلا می‌توانیم بفهمیم ولی خب امیدش هست، امید است! امام علیه‌السّلام اینها را برای ما گفته، گفته بگویید بخوانید خودتان را به ما نزدیک کنید، نگویید اینها برای ما نیست برای اینهاست، بیایید جلو بابا، شما هم بیا قدمی بردار، حرکت در تو پیدا شود شوق در تو پیدا شود، اینها را ما به شما می‌گوییم یک در باغ سبزی داریم به شما نشان می‌دهیم که اگر بیایید ما هم شما را داخل می‌کنیم، شما قدم بردار بیا ما

داخل می‌کنیم، ما شما را در این فضا داخل می‌کنیم، به شما سعه می‌دهیم، گنجایش می‌دهیم، ظرف وجودیتان را باز می‌کنیم، فکرتان را از رسیدن به این مسائل دنیا و اینها درمی‌آوریم، بصیرتتان را نسبت به آن عوالم زیاد می‌کنیم، توجه‌تان را از آنچه که موجب انصراف نسبت به آن حقایق است برمی‌گردانیم، به شما تنبه می‌دهیم، تذکر می‌دهیم، حرکت کنید بیایید دیگر بسم اللَه. این دعاها برای همین آمده است، برای همین مسائل آمده است. لذا در ماه رجب شما می‌بینید که دعاها توحید است خب این دعاها در اینجا یعنی چه؟ مگر مسأله مسأله توحید نیست؟ مگر مسأله مسأله خدا نیست؟ مگر دعاها نباید فقط به ذات باری برگردد، ائمه پس چرا در اینجا دعا را آوردند؟ این همان است، ارکان توحید این است، حقیقت ولایت همان توحید است، این که می‌گویند ولایت عین توحید است معنایش همین است، یعنی اگر در همین ماه می‌خواهد برکاتی بیاید می‌خواهد افاضه شود بایستی که این افاضه چه شود؟ از نفس امام باید این افاضه شود از جای دیگر

خبری نخواهد بود، هیچ خبری نخواهد بود.

خب دیگر به این مقدار ما چیزهای دیگر هم می‌خواستیم دیگر در این زمینه بگوییم ولی دیگر ان‌شاءاللَه ما به خاطر همین ماه رجب گفتیم که حالا یک چند فقره‌ای را به قول معروف

مهر جهان سوز چو پنهان شود *** شب پره بازیگر میدان شود

حالا بیاییم یک چند جمله‌ای از آنچه را که این طرف و آن طرف خلاصه جسته و گریخته از بزرگان شنیدیم و می‌شود مطرح کرد و می‌شود گفت که اینها را به مناسبت ماه رجب و وسائل برای این تلقی حقایق و فیوضات ماه رجب و شعبان و رمضان که در اینها هست خدمت رفقا عرض شود. ان‌شاءاللَه خداوند به ما توفیق بدهد برای اینکه به حقیقت این معانی و به واقعیت این معانی و به آن لُب و مغزای حقایقی که آمدند و برای ما بیان کردند ان‌شاءاللَه خداوند توفیق بدهد که ما به اینها دسترسی پیدا کنیم و به عنایت خودشان صاحب مقام ولایت همه ما در تحت ولایت آنها ان‌شاءاللَه بیش از پیش راسخ‌تر، متقن‌تر و محکم‌تر قدم برداریم.

من در همان زمان‌ها با آن صغر سن خودم که در مجالس بزرگان مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه شرکت می‌کردیم و حال آنها را می‌دیدیم واقعا می‌دیدیم یک چیزی واقعیت دارد. آخر ما فقط حرف می‌زنیم، حرف می‌زنیم یک ساعت حرف می‌زنیم نیم ساعت حرف می‌زنیم، ولی می‌گویند آقا خودت چیزی سردرمی‌آوری از این حرفایی که زدی، می‌گوییم حالا یک چیزهایی شنیدیم. ولی وقتی که آنها حرف می‌زدند ما یک حقایق را پشت این حرفها احساس می‌کردیم، این نبود که آنها بخواهند از کتاب نقل بکنند انشاء می‌کردند، حرفهایشان، حرفهای انشا بود، انگار یک واقعیتی را می‌خواستند بگویند یک حقیقتی را می‌خواستند بگویند، یعنی ما این حقایق و این معانی را در وجود آنها بالاجمال نه حالا به تفصیل، بالاجمال ما مشاهده می‌کردیم که یک چیزی هست. همچین نیست که اینها دارند همین‌طوری یک چیزی می‌گویند و یک واقعیتی دارد، مثل اینکه یک چیزی وجود دارد با این کیفیت و با این بیان و با این شیوه بیان می‌کنند.

اللَهم صل على محمد و آل محمد